باسمه تعالی

درس شماره25

۸/۱۰/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - در دوران امر میان عموم افرادی و عموم احوالی کدام مقدم است؟

**خبر واحد(استدلال بر آیۀ نبأ)**

**اگر در جایی علم اجمالی داشته باشیم که یک مخالفت واقعی رخ داده یا نسبت به عموم یا اطلاق افرادی یا نسبت به عموم یا اطلاق احوالی یا ازمانی آیا یکی از اینها مقدم هست یا مقدم نیست؟**

یک مقداری چکیده بحثهای قبلی را عرض می‌کنیم تا وارد ادامه این بحث بشویم. بحث در مورد این بود که اگر در جایی علم اجمالی داشته باشیم که یک مخالفت واقعی رخ داده یا نسبت به عموم یا اطلاق افرادی یا نسبت به عموم یا اطلاق احوالی یا ازمانی آیا یکی از اینها مقدم هست یا مقدم نیست؟ در موارد مختلف این بحث در اصول اثرگذار هست من جمله در بحث دوران امر بین اینکه عام به عموم ازمانی‌اش تمسک کنیم یا استصحاب حکم مخصص بکنیم در جایی که می‌دانیم نسبت به یک فرد در زمان خاصی عام مشمولش نیست و تخصیص خورده خب این هم موارد این بحث هست جاهای مختلف این بحث اثرگذار هست که قبلاً عرض کردم خب تقریب اولیه این هست که ما علم اجمالی داریم یک مخالفت ظاهری اینجا رخ داده و هیچ ترجیحی عموم افرادی نسبت به عموم ازمانی نداریم ما می‌دانیم این فرد اگر مشمول عام باشد عموم ازمانی ندارد اینکه بگوییم این فرد مشمول عام نیست تخصیص عموم افرادی است اینکه بگوییم مشمول هست ولی عموم ازمانی شاملش نمی‌شود تخصیص عموم ازمانی است و هیچکدام بر دیگری مقدم نیست. خب این تقریب اولیه است. این تقریب، اشکالی که بر این مطرح هست آن این هست که اصول لفظیه در جایی جاری می‌شوند که ما شک در مراد داشته باشیم در جایی که شک در کیفیت اراده داشته باشیم آنجا جاری نمی‌شود نسبت به عموم افرادی ما شک داریم این فرد مورد نظر جزء عموم افرادی هست

یا جزء عموم افرادی نیست؟ اصالة العموم اقتضاء می‌کند که حکم کنیم که این فرد جزء عموم افرادی هست اما نسبت به عموم ازمانی بر فرض اینکه این فرد جزء افراد عام باشد ما قطع داریم که این فرد عموم ازمانی ندارد این مقدارش را قطع داریم که عموم ازمانی ندارد ما در واقع برای اینکه عموم ازمانی ما نسبت به این فرد از بین نرود می‌خواهیم حکم کنیم که اصلاً مشمول آن عموم ازمانی نبوده چون عموم ازمانی در طول عموم افرادی است عموم ازمانی مال افرادی هست که مشمول عام هستند والّا آنکه اصلاً مشمول عام نیست اصلاً داخلش عموم ازمانی نیست. پس بنابراین ما اصالة العموم را که می‌خواهیم جاری کنیم نسبت به عموم ازمانی می‌خواهیم نتیجه بگیریم پس عموم ازمانی اینجا تخصیص نخورده است نه به جهت اینکه بفهمیم که اینجا عموم ازمانی وجود دارد نه اینجا حتماً عموم ازمانی وجود ندارد بر فرض هم عموم افرادی این مورد را بگیرد این از تحت عام خارج است این در واقع دوران امر بین تخصیص و تخصص هست که ما می‌خواهیم با اصالة العموم اثبات تخصص کنیم مثل سایر مواردی که حکم عام مشخص هست ما نمی‌‌دانیم این فرد داخل در عام بوده است تا عدم شمول عام نسبت به او از باب تخصیص باشد یا داخل عام نبوده است تا عدم شمولش از باب تخصص باشد و در جای خودش گفته شده که اصول لفظیه در این طور موارد جاری نمی‌شود خب این تا اینجا. اینجا یک اشکالی مطرح هست آن این است که در بحث اینکه دوران امر بین تخصیص و تخصص خب چرا در اینجا اصل جاری نمی‌شود؟ وجه‌اش چی هست که جاری نمی‌شود؟ دو بیان می‌شود ذکر کرد در دوران امر بین تخصیص و تخصص. یعنی در واقع این طوری عرض کنم که در دوران امر بین تخصیص و تخصص اصل تقریبی که برای اثبات تخصص هست مبتنی بر تمسک به عکس نقیض هست وقتی می‌گوییم «أکرم العالم» زید را می‌دانیم وجوب اکرام ندارد نمی‌دانیم وجوب اکرام نداشتنش از باب این هست که عالم نیست یا عالم هست و تخصیصاً خارج شده؟ خب اینجا تقریب این هست که «أکرم العالم» را به صورت جمله حملیه اگر بیان کنیم می‌شود «کل عالم یجب اکرامه» عکس نقیضش می‌شود «کل ما لا یجب اکرامه فلیس بعالم» علم داریم که

«زید لیس بواجب الاکرام» این را ضمیمه می‌کنیم با کبرایی که «کل ما لا یجب اکرامه فلیس بعالم» نتیجه می‌گیریم «فزید لیس بعالم» خب این اشکال اینجا مطرح می‌شود آنجا این مطلب مطرح می‌شود که اگر آن قضیه کبرای کلیه‌ای که «کل عالم یجب اکرامه» کبرای وجدانی باشد که وجداناً برای انسان ثابت شده قطع وجدانی داشته باشیم. قطع به یک قضیه قطع به عکس نقیضش را هم به دنبال می‌آورد ولی اگر قطع ما تعبدی باشد قطع به یک قضیه قطع به عکس نقیضش را نمی‌‌آورد باید دید که آیا ادله حجیّت نسبت به آن عکس نقیض شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود؟ و اینجا ما عکس نقیض را بنای عقلاء مثلاً نیست. خب این اشکال مطرح می‌شود که عکس نقیض لازمه قضیه است لازمه قضیه و بنابر اینکه آن کبرای ما با اماره ثابت شده باشد که اصالة العموم یک اماره است خب اگر با این ثابت شده باشد لازمه امارات حجت هست. وقتی لازمه امارات حجت شد دیگر عکس نقیضش هم علی القاعده باید حجت باشد چون مثبتات امارات طبق قاعده حجت هست. خب این اشکالی است که در آن بحث هست حاج آقا این اشکال را به دو بیان پاسخ می‌دادند یک بیان روی مبنای خودشان یک بیان روی مبنای قوم، روی مبنای خودشان این بود می‌فرمودند اصالة العموم اصل عملی است نه اماره. یکی هم روی بیان قوم می‌فرمودند که اصالة العموم اگر هم اماره باشد اماره چیزی نیست که تمام العلة‌اش کاشفیت باشد همین مقدار که کاشفیت در حجیّت دخالت داشته باشد بر اماریت کفایت می‌کند و بنابراین این مطلب را که اشتهار پیدا کرده که اصل اولی در اماره حجیّت مثبتات هست ایشان نمی‌پذیرفتند وفاقاً لآقای خوئی که آقای خوئی هم می‌فرمودند که اصل اولیه چه در اصول عملیه چه در امارات عدم حجیّت مثبتات هست ایشان هم می‌فرمایند که اصل اولیه در امارات حجیّت مثبتات نیست توضیح می‌دادند می‌فرمودند چون در اماره ولو کاشفیت داخلت دارد ولی یک سری ویژگی‌های کاشف، ویژگی‌های منکشف، ویژگی‌هایش منکشف علیه یعنی کشفی که این کشف برایش، مکلف، کسی که این کشف برایش حاصل شده تمام این ویژگی‌ها می‌تواند دخالت داشته باشد در اعتبار بنابراین ممکن است یک شیئی اماره نسبت به ملزوم حجت باشد ولی نسبت به

لازم حجت نباشد چون لازم در موردش آن نکات وجود نداشته باشد یکی از نکاتی که آنجا هم قبلاً توضیح دادم آن این است که اصل عمده نکته حجیّت امارات بحث انسداد است یعنی به دلیل انسداد نوعیه‌ای که وجود دارد حکمت جعل انسداد نوعیه است و این انسداد نوعیه ممکن است در یک مورد وجود داشته باشد در یک مورد وجود نداشته در کشف از مراد روش متعارف برای کشف مراد ظهور کلام متکلّم هست بنابراین اگر ما از راه ظهور نتوانیم کشف مراد کنیم انسداد باب علم پیش می‌آید انسداد یعنی این باعث می‌شود که ما نتوانیم مراد متکلّم را کشف کنیم به دلیل اینکه کشف قطعی و از راه دیگر برای انسان مقدور نیست به خلاف جایی که می‌خواهیم کیفیت اراده را کشف کنیم یا بفرمایید جایی که مستعمل فیه روشن هست ما می‌خواهیم موضوع له را کشف کنیم. کشف موضوع له راهش این نیست که ما از راه اصالة العموم بخواهیم تمسک کنیم یا کشف اینکه زید عالم هست یا عالم نیست؟ در جای خارجی در جایی که ما نمی‌دانیم زید عالم هست یا عالم نیست راه شناخت عالم بودن زید به طور متعارف این نیست که به کلام متکلّم تمسک کنیم کلام متکلّم روش متعارف کشف این مطلب نیست. بنابراین این دوتا را نباید با همدیگر مقایسه کرد.

پرسش: کاشفیت دارد؟ پاسخ: کاشفیت دارد ولی این کاشفیت اعتبار ندارد حجیّت ندارد. پس بنابراین دوتا بیان شد یک بیان این هست که اصلاً شما می‌گویید نکته کاشفیت نیست اصل عملی است آن بیان حاج آقا است بیان دوم اینکه کاشفیت دارد ولی این کاشفیت نسبت به لازم حجیّت ندارد ولو همان درجه کاشفیتی که نسبت به ملزوم و آن کبرای کلی هست نسبت به عکس نقیضش هم نسبت به لازمش که همان عکس نقیض است وجود دارد ولی این کاشفیت نسبت به ملزوم حجت هست چون اگر این کاشفیت حجت نباشد راه متعارف علم مسدود هست در آنجا. راه متعارف علم از راه همین کلام متکلّم هست که ما به مراداتش می‌توانیم برسیم ولی نسبت به عکس نقیضش ما می‌خواهیم با عکس نقیض مثلاً موضوع له را کشف کنیم ما با عکس نقیض می‌خواهیم وضعیت آن زید خارجی را کشف کنیم

که عالم هست عالم نیست؟ اینها راههای متعارف موضوع له بودن راههای متعارف این زید که آیا عالم هست خارجاً یا عالم نیست؟ آن راهش از طریق کلام متکلّم نیست هیچ مشکلی پیش نمی‌آید که شارع او را حجت قرار ندهد

پرسش: حداقلش این است که انسداد در این طرف ملازمه‌ای ندارد با اینکه آن طرف هم انسداد باشد ممکن است پاسخ: نه خارجاً هم این طوری است حالا به طور کلی که ملازمه‌ای وجود ندارد من تطبیقش هم می‌خواهم بکنم علت اینکه چیز کلی‌اش این هست که نکات جانبی غیر از کشف در حجیّت امارات دخالت دارد آن نکات ممکن است بین ملزوم و لازم فرق داشته باشد عرض کردم خصوصیات کاشف، منکشف، مُکشف علیه، یعنی آن مکلف همه اینها می‌تواند دخالت داشته باشد خارجاً هم نه تنها می‌تواند عملاً هم دخالت هم دارد یعنی آن یک بیان بود یک بیان روشن‌تر نه دخالت دارد خارجاً. آدم خودش هم درک می‌کند که دخالت دارد چون عمده خصوصیتی که در حجیّت امارات دخالت مهم دارد بحث انسداد راه علم هست یعنی اگر اماره حجت نباشد ما دیگر نمی‌توانیم، راه دیگری نداریم راه علم منسد هست و فقط باید از طریق این اماره به واقع برسیم این اماره هم حجت نباشد دیگر چیزی دست ما را نمی‌گیرد خب این در جایی که کشف مراد می‌خواهیم بکنیم. چون کشف مراد راه متعارفش از طریق کلام متکلّم است ولی کشف کیفیت اراده، کشف کیفیت اراده خودش که خصوصیت ندارد ما کیفیت را بر این می‌خواهیم به دست بیاوریم که مثلاً موضوع له را کشف کنیم آن وضعیت موضوع خارجی را کشف کنیم. کشف موضوع له راههای خودش را دارد از روشهایی که تواتر و نمی‌دانم صحت حمل و آن صحت سلب و آن چیزهای دیگری که برای کشف موضوع له گفته شده کشف اینکه زید خارجاً عالم هست یا عالم نیست باید بروید تحقیق کنید امتحانش کنی آزمایشش کنی ببینید عالم هست یا عالم نیست؟ راه متعارفش این نیست که از کلام متکلّم بخواهیم عالم بودن آن را احراز کنیم یا احراز نکنیم.

پرسش: ... پاسخ: نه ظنّ به لازم حتماً وجود دارد دیگر یعنی لازم وقتی ملازمه هست وقتی فرض این است که اینها‌بین‌شان ملازمه وجود دارد

پرسش: با آن شرایطی که شما فرمودید ... پاسخ: آهان! بحث ما این هست که ظنّ تمام العلة نیست تمام العلة برای حجیّت نیست ولو اینکه ظنّ به ملزوم

پرسش: اگر تمام العلة باشد با آن شرایطی که شما گفتید ظنّ ... پاسخ: آن شرایط یعنی اینکه تمام الموضوع نیست دیگر با آن شرایط دیگر نگویید با آن شرایط یعنی اینکه ظنّ تمام الموضوع نیست

پرسش: ... پاسخ: نه آن، ربطی به آن ندارد حجیّت اصالة العموم است بحث حجیّت اینکه ... حالا آنها نکات دارد حالا من نمی‌خواهم وارد آن مبانی بشویم که نکته بحث حاج آقا چی هست؟ و امثال اینها.

پرسش: ... پاسخ: نه ایشان چنین توضیح خیلی چیزی نمی‌دهند چرا مثبتات حجت نیست اصلش بیان می‌کنند.

خب اینجا هم پس بنابراین دو بیان وجود دارد برای اینکه در دوران امر بین تخصیص و تخصص اصالة العموم اثبات تخصص نمی‌کند یک بیان اینکه اصلاً اصل عملی است یک بیان این هست که ولو کاشفیت وجود دارد این کاشفیت حجت نیست خب حالا اینجا این بحث وجود دارد که اشکالی که شما اینجا مطرح می‌کنید اگر روی بحث عملی پیش بروید خب عیب ندارد علم اجمالی باعث نمی‌شود که من مناط حجیّت اصل عملی از بین برود علم اجمالی به خلاف، ولی علم اجمالی به مخالفت یکی از دو اماره با واقع باعث می‌شود کاشفیت آن اماره از بین ببرد اماره حجیّت به مناط کاشفیت است جایی که ما می‌دانیم یکی از دو اماره مخالف واقع هست اینجا کاشفیت ندارد اینجا نه به دلیل اینکه محذور عقلی پیش می‌آ‌ید این اماره از اعتبار می‌افتد نه بحث این است که اصل کاشفیت اماره در اینجاها وجود ندارد این را من دلم می‌خواست در کلمات قوم جستجو کنم مواردش را پیدا کنم به نظرم این بحث در کلمات قوم مطرح هست که در اطراف

علم اجمالی، علم اجمالی به مخالفت احد الامارتین للواقع، ذاتاً آن اماره را از اعتبار می‌اندازد همین طوری سریع که گشتم یک مورد این محل این بحث را پیدا کردم آن در بحث حجیّت ظواهر کتاب یک شبهه‌ای اخباریها یعنی بیشتر باید تعبیر بکنم اصولی‌ها برای اخباریها به نفع اخباریها مطرح کردند آن این است که گفتند که ظواهر کتاب حجت نیست به دلیل علم اجمالی به مخالفت این ظواهر با واقع لکثرة ورود المخصصات و المقیدات و القرائن المخرجة للظواهر. خب این را مطرح می‌کنند و این علم اجمالی باعث می‌شود که این ظواهر کتاب از اعتبار بیافتد این یک بیان است یک بیان دیگر علم اجمالی داریم به اینکه تحریفی در کتاب رخ داده علم اجمالی به وقوع تحریف داریم در این بحثها ـ فکر کنم در هر دو بحثش ـ این بحث مطرح هست که مثلاً علم اجمالی به تحریف اگر داریم آیا علم اجمالی به تحریف در خصوص آیات الاحکام داریم؟ می‌گویند ظواهر در آیات الاحکام حجیّت دارد ولی ظواهر متعلق به آیات مربوط به اعتقادات آیات مربوط به کلام و امثال اینها آنجا‌ها آن ظواهرش اصلاً حجت نیست بنابراین چون حجت نیست به تعبیر دیگر گاهی اوقات می‌گویند از محل ابتلاء خارج است مثل ظواهر خارج از ابتلاء است بنابراین اینجا دیگر نسبت به آن مواردی که در محل ابتلاء وارد هست که ظواهر آیات الاحکام باشد آن اعتبار دارد خب آنجا یک شبهه همین هست آنها می‌گویند در بحث اصل علمی یک اصالة الطهارة می‌خواهیم جاری کنیم علم اجمالی داریم که یا در انائی که در دست من هست نجاست واقع شده یا در انائی که در دست مَلِک صین هست در آن نجاست واقع شده خب می‌گویند اینجا وقتی یک طرفش از محل ابتلاء خارج است اینجا مانع اجرای اصل عملی نیست ولی این در صورتی هست که اصل عملی بخواهیم در اطراف علم اجمالی جاری کنیم ولی اگر اماره باشد این مشکلی در مورد اماره وجود ندارد چون اینجا اماره مشکل وجود دارد یعنی در واقع اماره کاشفیت که مناط حجیّت اماره هست آن مناط حجیّت اماره از بین می‌رود این چیز اینجا هست که مناط حجیّتش از بین می‌رود خب اینجا بنابراین ما در بحث مثبتات، در بحث همین عکس نقیض و امثال اینها ببینید یک بحث این هست که اماره آیا کاشفیت تمام الموضوع هست

تمام الموضوع نیست؟ آن بحثهایی هست که از آن حجیّت مثبتات استفاده می‌شود ولی در اینکه اماره کاشفیت دخالت دارد در حجیتش آنکه بحث نیست اماره اگر کاشفیت دخالت نداشته باشد که اماره نیست که پس اگر در یک جایی اماریت اماره از بین برود شکی نیست که آن اماره از اعتبار می‌افتد و من هنا یک نکته‌ای را هم به عنوان مؤید این مطلب ذکر می‌کنند آن هم این هست که می‌گویند که ببینید در جایی که علم اجمالی داشته باشیم به اینکه یکی از دو اصل ترخیصی مخالف واقع باشد خب چون ترخیص در مخالفت قطعیه پیش می‌آید محذور دارد ولی اگر علم اجمالی داریم که یکی از دوتا اصل الزامی مخالف واقع هست ما می‌دانیم این لباس من که استصحاب طهارت دارد یا این لباس دیگری که این هم استصحاب طهارت دارد یکی از این دوتا پاک شده علم اجمالی به حصول طهارت در دو طرفی که مستحصب النجاسة هستند این علم اجمالی دخالت ندارد چون علم اجمالی چون ترخیص در مخالفت قطعیه پیش نمی‌آید اصول عملیه به دلیل اینکه ترخیص در مخالفت قطعیه ... دوتا اصل الزامی است بخواهیم جاری کنیم استصحاب بقای نجاست در این طرف با استصحاب بقای نجاست در آن طرف اینها معارضه نمی‌کنند با وجود اینکه ما علم داریم که یکی از اینها مخالف واقع باشند می‌دانیم یکی از این لباسها را شستم نمی‌دانم این را شستم یا این را شستم؟ می‌گویند هر در را باید استصحاب نجاست کنید ولی می‌دانم یک دلیل گفته که زید جائز هست اکرام نشود یک دلیل گفته نماز جمعه واجب نیست اصل ترخیصیه، یک دلیل دیگر گفته که نماز ظهر واجب نیست معذرت می‌خواهم دوتا ظهور دارد این دوتا ظواهری که آن دوتا ظواهر الزامی هستند یکی‌شان می‌گوید که نماز جمعه واجب هست یک دلیل اقتضاء می‌کند نماز جمعه واجب باشد یک دلیل دیگر اقتضاء می‌کند نماز ظهر واجب باشد ما علم اجمالی داریم که دوتا نماز در روز واجب نیست اینها تعارض می‌کنند نگویید که علم اجمالی به عدم وجوب ... اصل مثال معروف علم اجمالی که می‌زنند همین است دیگر، می‌گویند علم اجمالی به عدم حجیّت یکی از این ظهور آنها را اجمال برایش ایجاد می‌کند اگر این علم اجمالی به وجود مخصص متصل باشد اجمال حقیقی ایجاد می‌کند اگر علم اجمالی

به وجود مخصص منفصل باشد اجمال حکمی ایجاد می‌کند این را آقایان دارند دیگر،‌شرط نمی‌کنند که ما آن علم اجمالی ما مفادش یک امر الزامی باشد نه علم اجمالی به مخالفت احد الظواهر الزامیة باعث می‌شود این دوتا ظاهر دیگر از اعتبار بیافتد یعنی علتش این هست که نکته تفاوتش همین است که چرا فرق هست بین امارات و اصل عملیه در اصل عملیه آنجا می‌گفتید دوتا اصل عملیه جاری می‌شود استصحاب نجاست در این اناء با استصحاب نجاست در آن اناء با وجود اینکه علم داریم که یکی از اینها اناءها پاک شده هر دو جاری می‌شود ولی جایی که ما می‌دانیم که یک دلیل اقتضاء می‌کند نماز جمعه واجب باشد یک دلیل اقتضاء می‌کند نماز ظهر واجب باشد و ما می‌دانیم که هم نماز جمعه و هم نماز ظهر واجب نیست اینجا می‌گویید این دلیلها نسبت به حجیّت نماز ظهر یا نسبت به حجیّت نماز جمعه از اعتبار می‌افتند این فارق است آنجا هم آقایان می‌گویند دیگر علتش این است که از کاشفیت ساقط می‌شود

پرسش: بعضی‌ها همانجا را روی اصل اولی تخییر ظاهراً می‌گویند تساقط نمی‌دانند ... پاسخ: نه آن متعارف که این طوری چیز هست

پرسش: ... پاسخ: نه تخییر را که کسی یادم نمی‌آید اصل علمی تخییر بداند

پرسش: یکی از دوستان از آقای بهجت نقل می‌کرد می‌گفت اصل اولی را ... پاسخ: حالا من چیزهای معروف،‌مشاهیر را می‌گویم من افراد غیر مشهور را نسبت به فرمایشاتشان حضور ندارم ولی در معروف آقایانی که مطرح هست قائل به تساقط هستند

پرسش: ... تفاوت دارد دیگر ... پاسخ: بله بگوییم هر دو را مثلاً انجام بدهد.

خب این اصل مطلب بود این را با این تقریب در کلام اصول فقه آقای اراکی من دیدم علی القاعده باید در کلمات آقایان دیگر هم این باشد. اصول فقه آقای اراکی ج1، ص500، این شبهه و اشکال مطرح شده

پرسش: ... پاسخ: نه اصول الفقه ایشان یک چیزی به عنوان اصول الفقه دارند نمی‌دانم اصلش مال خود ایشان است تقریرات کلام حاج شیخ است ولی به نام آقای اراکی است. خیلی حرفهایش با حرف حاج شیخ یکسان است ولی احتمال دارد مال خود آقای اراکی باشد چون ایشان به هر حال بیشتر متأثر از فرمایشات آقای حاج شیخ هستند بیشتر حرفهای آقای حاج شیخ در آن منعکس شده اصول فقه آقای اراکی، ج1، ص500، این در آنجا‌ها هم وارد شده حالا یکی دو جا که من عجالتاً شبیه این بحث را دیدیم نشد دیگر یک مقدار جستجوی درست و حسابی بکنم در محاضرات آقای خوئی، ج2، ص351؛ بحوث فی علم الاصول، مرحوم آقای صدر، ج6، ص361، این بحثها مطرح هست. البته آن بحثهایی که نقل کردم مال آقای اراکی بود. خب آقای اراکی اینجا پاسخ می‌دهند که خلاصه بین اینها فرق است عقلاءً بین‌اینها فرق قائل هستند نمی‌دانیم هم چرا فرق قائل هستند! این طوری بیان می‌کنند ایشان می‌فرمایند که در مواردی که، ایشان این طوری بیان می‌کنند می‌گویند جایی که ... می‌گویند با مثال مطلب را می‌خواهند توضیح بدهند می‌گویند جایی که دوتا دلیل باشد که یکی از محل ابتلای من خارج است علم اجمالی به طرو اجمال در دوتا دلیلی که یک دلیلش از محل ابتلای من خارج است باعث نمی‌شود که آن دلیل دیگر را از اعتبار ساقط کند ولی در این مثالی که شما مطرح کردیم که خلاصه اجمال وجود دارد مثل نماز جمعه‌ای که هر دو طرف در محل ابتلاء هستند ولی علم اجمالی به این داریم که یکی‌شان مخالف واقع هست این را عقلاء حجت نمی‌دانند ولی جایی که یکی‌شان از محل ابتلاء خارج باشد آنها را حجت می‌دانند ایشان این طوری مثال می‌زنند می‌گویند که یک دلیل می‌گوید «أکرم العالم» به من مولای من می‌گوید «أکرم العالم» یک پادشاه صین هم به یکی از غلامهایش گفته که «أکرم العالم» من می‌دانم که یک مخالفت ظاهری یا نسبت به دلیلی که مولای من به من گفته طاری شده یا نسبت به آن که پادشاه صین در موردش هست در مورد آن طاری شده که محل ابتلای من خارج هست می‌گویند مجرد این علم اجمالی باعث نمی‌شود که دلیلی که محل ابتلای من هست را از اعتبار بیاندازد می‌گویید شما علم اجمالی داریم که بالأخره چون از

جهت کاشفیت من باعث می‌شود یکی از اینها کشفش کم بشود یعنی آن نکته ولی عقلاءً اینجا چیز نمی‌دانند خلاصه عقلاء قائل نیستند ... حجیّتش از اعتبار نمی‌افتد ایشان این طوری بیان دارند توضیح بیشتر از این هم نمی‌دهند. حاج آقا البته این نقض را این بیان که علم اجمالی به تکالیف الزامیه فقط منجز هست و علم اجمالی به ترخیص اصول را از اعتبار نمی‌اندازد ولی امارات را از اعتبار می‌اندازد این بیان در کلماتی که محاضرات و بحوث فی علم الاصول و اینها ظاهراً نبود و در کلام حاج آقا هم نبود من این اشکال را به حاج آقا مطرح کردم در این بحث حاج آقا فرمودند که بنابر مبنای اماره هم ما می‌توانیم مطلب را پیش بکشیم آن مطلب این هست که درست است که کاشفیت شخصیه از بین می‌رود در این موارد چون علم اجمالی داریم که یا اصالة العموم نسبت به عام افرادی زمین خورده یا اصالة العموم نسبت به عام ازمانی زمین خورده کاشفیت شخصیه از بین می‌رود ولی مناط بر حجیّت کاشفیت شخصیه نیست مناط بر حجیّت کاشفیت نوعیه هست و این کاشفیت نوعیه موجود است اگر مناط بر حجیّت کاشفیت شخصیه باشد باید ظنّ شخصی معتبر باشد در حجیّت در حالی که آقایان می‌گویند ظنّ شخصی در حجیّت معتبر نیست اولاً این یک نقض، نقض دوم اینکه اگر بیان شما درست باشد ما اگر یک اماره‌ای بر ما قائل باشد اماره معتبر، یک اماره غیر معتبر هم وجود داشته باشد ما بدانیم یکی از این دو اماره خلاف واقع هست آیا اینجا مجرد اینکه اماره غیر معتبری وجود دارد اماره معتبر را از اعتبار می‌اندازد؟ قطعاً این طور نیست. اماره معتبر با معارضه با اماره غیر معتبر از اعتبار نمی‌افتد در حالی که اگر بیان شما درست باشد این بحث کاشفیت‌هایی که مطرح می‌کنید باید آنجا هم همین حرف را بزنید بگویید که خب علم اجمالی داریم یکی از این دو اماره از اعتبار افتاده چون علم اجمالی داریم باید بگویید که از اعتبار افتاده در حالی که فرض کنید که مثلاً ما می‌گوییم خبر عادل حجت است خبر غیر امامی عادل ثقه آن حجیّت ندارد آیا خبر امامی ثقه اگر با خبر غیر امامی ثقه که با فرض اینکه حجیّت مربوط به خبر امامی ثقه است خبر امامی ثقه و خبر غیر امامی ثقه، ما علم اجمالی داشته باشیم که یکی از این دوتا خبرها مخالف واقع هستند تعارض

کنند هیچ کس نمی‌گوید که تعارض خبر امامی ثقه با خبر امامی ثقه باعث می‌شود خبر امامی ثقه را از اعتبار بیاندازد. یک موقعی هست با فرض اینکه حجیّت ابتداءً مربوط به خبر امامی ثقه ... ببینید من مثال را این زدم که آن گاهی اوقات دوتا خبر معتبر و غیر معتبر را که در نظر می‌گیریم از جهت کاشفیت بین‌شان فرق هست می‌گوییم خبر عادل حجت هست خبر فاسق حجت نیست خبر فاسق کاشفیتش ضعیف‌تر است. خب آن اصلاً نقض نیست مثال را این طوری در تقریب فرمایش حاج آقا عرض می‌کنم جایی که دوتا اماره باشند که از جهات کاشفیت اینها مثل هم باشند ولی علت اعتبار و عدم اعتبارش جهات موضوعیه باشد جهات طریقیه نباشد اگر خبر امامی ثقه و خبر غیر امامی ثقه با همدیگر تعارض کردند با فرض اختصاص حجیّت به خبر امامی این دوتا با همدیگر تعارض نمی‌کنند در حالی که اگر بیان شما درست باشد باید این دوتا با همدیگر خلاصه تعارض کنند که هیچ کسی قائل به تعارض نیست نکته‌اش که نکته‌اش همین هست که آن چیزی که مناط حجیّت است کاشفیت نوعیه است و کاشفیت نوعیه یعنی اینکه هر یک از اینها لولا المعارض کاشفیت داشته باشد و هر یک از اینها لولا المعارض کاشفیت دارد پس کاشفیت در هر دو اینها هست هم در خبر امامی ثقه کاشفیت وجود دارد هم در خبر غیر امامی ثقه کاشفیت وجود دارد پس از جهت مناط حجیّت و مقتضی حجیّت که کاشفیت هست بین اینها فرقی نیست بله شارع غیر از کاشفیت جهات دیگری را هم در حجیّت معتبر کرده در خبر امامی ثقه آن جهات وجود دارد و در خبر غیر امامی ثقه وجود ندارد پس بنابراین این که خبر امامی ثقه حجت هست به دلیل اینکه شرایط حجیّت در آن تمام هست من غیر مانعٍ و آن هم مانعیت ندارد به دلیل اینکه حجیّت ندارد آن چیزی که مانع اعتبار اماره متعارض هست حجیّت اماره مخالف است نه اصل کاشفیت اماره معارض، کاشفیتی که حجیّت ندارد آن به درد نمی‌خورد این بیانی هست که حاج آقا اینجا مطرح کردند.

پرسش: ... یعنی ... اماره‌ای کاشفیت داشته باشد یک اماره شخصی را ما ببینیم کاشفیت ندارد قائل می‌شویم به اینکه چون نوع مواردش کاشف است پاسخ: بله می‌گویند مانعی ندارد این هیچ اشکالی ندارد

پرسش: لازمه‌اش این است که مثل اصول بشود این حرف ... پاسخ: نه اصول نمی‌شود کاشفیت نوعیه است نه اصول اصلاً به کاشفیت دخالت ندارد

پرسش: در اصول فرمودید که تعارض لازم است در صورت مخالفت فقط، مخالفت قطعیه و حکم الزامی ... پاسخ: عرض کردم آن بحث این تفاوت بین این دو جهت را در فرمایشات آقایان نیست من با حاج آقا صحبت می‌کردم این نکته را با ایشان صحبت نمی‌کردم اصل این مطلب که لازمه این مطلب خلاصه این هست که اصلاً مناط، مناط کاشفیت باشد

پرسش: ... پاسخ: حالا در مورد این بعد صحبت می‌کنیم. حالا وقت گذشته فقط من یکی دوتا سر فصل را مطرح می‌کنم این سرفصلها را تأمل بفرمایید.

یکی اینکه مراد از کاشفیت نوعیه چی؟ این یک، این باید دقت بشود. نکته دوم این بحثی که از مرحوم حاج شیخ اینجا نقل کردیم در کلمات آقایان هم هست این فقط در کلام آقای اراکی نیست در جاهای دیگر هم زیاد مطرح است که به اصطلاح اصول الزامیه‌ای که علم اجمالی داریم که یکی‌شان مخالف واقع است این اصول اشکالی ندارد همه اینها جاری می‌شود ولی امارات الزامیه‌ای که می‌دانیم یکی‌شان مخالف واقع است اینها جاری نمی‌شود اینجاها بین این، این را چطوری می‌شود تحلیل کرد؟ این فرق را؟ این دو، نکته سوم نکته‌ای هست که در مورد شخص فرمایشات حاج آقا است حاج آقا در بحث عدم جریان استصحاب در شبهات حکمیه بیانی دارند که من آن بیان را که توضیح که می‌دادم با همین دوران امر بین مخصص ازمانی و مخصص افرادی توضیح می‌دادم آیا می‌توانیم این بیان حاج آقا را بیان توضیح دیگری بدهیم که به آن بحث وابسته نباشد این دو

سه‌تا بحث را ملاحظه بفرمایید ما حالا در موردش بعداً صحبت می‌کنیم ابتداء من بحث اخیر را صحبت می‌کنم بیان حاج آقا را بعداً برمی‌گردیم به آن صحبتهای ...

پرسش: در بحث ظنّ نوعی یک بحثی هست که ظنّ نوعی ... پاسخ: بله آن مراد از ظنّ نوعیه، ظنّ نوع امارات مراد است آقایان این طوری معنی می‌کنند حالا اگر ظنّ ... حالا اساساً کاشفیت نوعیه یعنی چی؟ حتی کاشفیت نوع امارات یعنی چی؟ حالا آن طبق اینکه ظنّ برای نوع مردم در خصوص مورد بگیریم که خب مطلب واضح هست، نه حتی ظنّ در نوع امارات هم آن چی هست؟ آن یک مقدار نیاز به تحلیل دارد که آن را إن‌شاءالله در موردش صحبت می‌کنیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»